

غزل شماره ۹۶

درِ مارا نیست درمانِ الغیث

بهر مارا نیست پیمانِ الغیث

دین و دل بردند و قصدِ جان کنند

الغیث از جورِ خوبان، الغیث

در بهایِ بوسه‌ای جانی طلب

می‌کنند این دِلستانِ الغیث

خونِ ما خوردند این کافردلان

ای مسلمانان چه درمان؟ الغیث

بچو حافظ روز و شب بی خویشتن

کشته ام سوزان و گریان الغیث

تفسیر فال

درد دل تو و فریادها و آه‌های جگر سوزت درمانی ندارد. این حقیقت تلخ، هرچند که در تلاش برای تقوی پیشه کردن و حفظ دل و دین خود هستی، همچنان بر زندگیت سایه افکنده است. تو تمام وجودت را پای وصل یار گذاشته‌ای، با امید به اینکه روزی عشق حقیقی خود را بیابی. اما واقعیت این است که آنچه تو می‌کشی، رنج‌هایی است که از جانب آشنایان بر دوش تو نهاده شده است. در این مسیر پر پیچ و خم عشق، حتی حاضر هستی برای

رسیدن به وصال یار جان شیرینت را نیز فدای او کنی. با وجود تلاش‌هایت و اشک‌هایی که می‌ریزی تا شاید اندکی از دردهای درونت کاهش یابد، اما باید بپذیری که گریه و زاری نیز نمی‌تواند مشکلات را حل کند؛ بلکه ممکن است تنها بار دیگر تلخی غم‌هایت را بیشتر نمایان سازد و بر شدت رنج‌هایت بیفزاید.

به کوشش : [پارسی‌دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو](#) و [سلام دنیا](#)